



مراحل انحطاط اجتماعی بنی اسرائیل

از دیدگاه فضل الله*

رامش جلیلی نجاری

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

چکیده:

سید محمد حسین فضل الله یکی از مفسران مبارز و علمای برجسته شیعه در لبنان می باشد. آنچه کاوش دیدگاه‌های ایشان را برای ما ضروری می‌سازد، داده‌های تفسیری فراوانی است که در تفسیر «من وحی القرآن» وجود دارد. در این نوشته سعی شده که نگاه وی بر مراحل تاریخی انحطاط قوم بنی اسرائیل در قرآن بیان شود. فضل الله با توجه به آیات ۷۴ تا ۸۲ سوره بقره، انحطاط بنی اسرائیل را در سه مرحله تاجر، تحریف و نفاق به شیوایی بیان می‌کند و با این باور که شناخت دشمن گامی بزرگ در جهت پیروزی است، سعی دارد اذهان امروز را روشن کند که بنی اسرائیل امروز همان بنی اسرائیل هم‌عصر پیامبر هستند که کتاب مقدس خود را با دست خویش تحریف کردند.

کلید واژه‌ها:

بنی اسرائیل / تاجر / تحریف / نفاق

پیش‌گفتار

سید محمد حسین فضل الله تلاش داشته است که با فرهنگ قرآن، موجب بیداری روح در جامعه اسلامی شود و با این باور که قرآن منحصر به واقعه شأن نزول نمی‌شود، بلکه آیات آن به امتداد زمان و مکان استمرار خواهد داشت و نیز

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۶، تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۳/۱.

توجه به این نکته که معانی آیات قرآنی در توسعه خود، آدمی را به معانی دیگری غیر از معانی لغوی، اما هماهنگ با آن می‌کشاند (فضل‌الله، ۱۸/۱)، با این نگرش، او سعی نموده قرآن را در جریان حرکت فکری، سیاسی، اجتماعی و جهادی به صورت تدریجی درک کند، چرا که معتقد بود قرآن از سوی خداوند متعال یک‌مرتب و دفعتاً نازل نشده، بلکه به صورت تدریجی و به مناسبت‌های مختلف نازل شده است؛ به‌گونه‌ای که این حالت تدریجی، خط سیر حرکت اسلامی و فرهنگ قرآنی را ثابت و استوار کرده است. (ر.ک: بینات، شماره ۱۸، ص ۱۱۱، گفت‌وگو با آیت الله سید محمد فضل‌الله)

ایشان با این مبانی فکری، آموزه‌های قرآنی خود را با تطبیق اوضاع، مسائل و مشکلات روز بر آیات قرآن در کتاب تفسیر «من وحی القرآن» به رشته تحریر در می‌آورد و تمام تلاشش برای بیان این مطلب است که آیات در روزگار ما در چه زمینه‌هایی می‌توانند درس‌آموز باشند و مسلمین با الهام از این آیات باید با کافران روبه‌رو شوند.

فضل‌الله با این پیش‌فرض‌ها که قرآن کلماتی لغوی نیست تا در همان معنای لغوی خود منجمد باشد، بلکه کلماتی است که در فضاهای روحی و فکری در حرکت است و حیاتی پویا، بخشنده، الهام‌بخش و هدایت‌کننده به راه راست است (فضل‌الله، ۲۵/۱)؛ و بیان مجرد نیست، بلکه بیانی ناظر به وقایع خارجی و حل مسائل موجود است؛ و باید از آموزه‌ها و داده‌های قرآنی بهره جست و شیوه کافران دیروز با کفار روزگار ما تفاوتی ندارد و مسلمانان تنها در صورت شناختن «موقف قرآنی» در این زمینه، خواهند توانست به‌درستی با دشمنان اسلام مقابله کنند (همان، ۱۲۹-۱۲۸)؛ توجه خاصی به آیاتی که در خصوص مخالفان اسلام نازل شده است دارد و با تأمل و تعمق در آیات، روح لجاجت و کینه‌توزی، جمود فکری و تحجر دشمنان دین را به تصویر می‌کشد. به همین جهت یکی از موضوعات مهم قرآنی که مورد توجه فضل‌الله بوده و در جای جای تفسیر «من وحی القرآن» بدان اشاره داشته، شناخت دشمنان مخصوصاً «یهود و بنی اسرائیل» است.

وی معتقد است که این موضوع هم به لحاظ اعتقادی و هم از جهت تاریخی و اجتماعی و به‌ویژه تعامل و ارتباط با مسلمانان بسیار حائز اهمیت است و همچنین با توجه به تشابه و تقارب اتفاقات و حوادث مربوط به بنی‌اسرائیل با آنچه بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا به حال در بین امت اسلامی رخ داده و شناخت مسائل مختلف مربوط به بنی‌اسرائیل و یهود، می‌تواند عبرت‌آموز و راه‌گشا و بصیرت‌آور باشد. لازم به ذکر است که آنچه بنی‌اسرائیل در حوزه اندیشه و فکر نشان می‌دادند و نیز موضع‌گیری‌های فکری یهود در طول تاریخ طولانی خود، از مهم‌ترین مباحثی است که قرآن به آن پرداخته و آن را مورد انتقاد قرار داده است. توجه به آنچه قرآن در باب جهت‌گیری فکری و مواضع اعتقادی یهود بیان کرده و افشاگری‌های خداوند در این باره، ما را در شناخت یهود و تعلیل عملکرد آنها و همین‌طور چگونگی برخورد با آنها یاری می‌کند.

تحجر، آغاز مراحل سه‌گانه

در فرهنگ قرآن، حقیقت انسان بر اساس «احسن تقویم» آفریده شده است و هیچ تبدیل و تغییر در آن راه ندارد؛ ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (روم/۳۰)، اما آنچه سبب می‌شود انسان گاه چنان صعود روحی پیدا کند که فرشتگان مقرب خداوند درمانند، یا به حدی نزول کند که خداوند آنان را این‌گونه معرفی نماید: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضْلً﴾ (اعراف/۱۷۹) و ﴿كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ﴾ (مدثر/۵۰) و ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ (بقره/۷۴)، به دست خود بشر و با تضعیف نهاد روحی خویش است.

در قرآن کریم از هدایت ناپذیری و بسته بودن دل‌های کافران و معاندان با تعبیری چون مرض؛ ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره/۱۰)، غلاف؛ ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ﴾ (بقره/۸۸)، قفل؛ ﴿أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا﴾ (محمد/۲۴)، صرف؛ ﴿صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ (توبه/۱۲۷)... نام برده شده است. این آیات بیانگر این مطلب است که قلب انسان چنان‌که می‌تواند سیر صعودی کند، ممکن است سیر نزولی هم داشته باشد.

انبیا تلاش کردند تا قوای ادراکی انسان را تقویت کنند و دفینه‌های فطری و عقلانی او را شکوفا سازند؛ «لِيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (سید رضی، ۴/۶۴)، اما تمرّد انسان از رهنمودهای پیامبران و پیشوایان دینی، سبب گردیده کسی که حقیقت وجودش بر کرامت و شرافت بنا شده است، در ابتدای راه نزول در حدّ حیوان، و در میانه راه از حیوان هم پست‌تر شود و در اواخر راه به حدّ سنگ و جماد برسد، و در نهایت از سنگ نیز سخت‌تر و جامدتر شود.

فضل‌الله با توجه به آیات سوره بقره، تاریخ بنی‌اسرائیل را به دو مرحله تقسیم می‌کند: مرحله‌ای که در آن پس از تمرّد، درهای توبه و بازگشت برایشان باز بود. این مرحله، مرحله‌ای است که خداوند برای تذکّر و تبه آنان کوه طور را بر فرازشان برافراشت؛ «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره/۶۳)، ولی پس از یک بیداری موقت، به خواب غفلت فرو رفتند و به آن پشت کردند؛ «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» (بقره/۶۴). یا از دریا با معجزه حضرت موسی عليه السلام گذشتند و شکافته شدن دریا و سپس غرق شدن آل فرعون را خود مشاهده کردند و در عین حال پس از نجات از آن خطر عظیم، خدایی دیدنی از حضرت موسی درخواست کردند؛ «وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (بقره/۵۵) و بالاخره کسانی هستند که مطابق آیات مورد بحث، پس از مشاهده زنده شدن مرده‌ای، آن هم با زدن عضو مرده‌ای دیگر به آن، به جای تعقل در این آیه بزرگ الهی و عبرت و بیداری، به مرحله جدیدی وارد می‌شوند و به قساوت قلب دچار شدند؛ «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (بقره/۷۴).

فضل‌الله با توجه به داده‌های قرآنی، مرحله جدید را به سه مرحله تحجر، تحریف و نفاق تقسیم می‌کند. وی می‌گوید:

«مرحله تحجر مرحله‌ای است که سرکشی‌های این قوم سبب شده که قلب‌های آنان دیگر حقیقت را نبینند و کسانی که به این مرحله می‌رسند، دیگر امیدی به بازگشت آنان نیست، و عقل و روح انسان بر وحی الهی بسته می‌شود و فکر و شعور روحی انسان مقفول شده و مجالی بر حق و رحمت و تفکر نیست. همچنین

همه راه‌های باطل باز و دشمنی و بغض، تمام وجود کسانی که به این مرحله از انحراف رسیده‌اند را گرفته و آنان دیگر غیر از کینه، طمع و شهوت نمی‌شناسند.»
(فضل‌الله، ۹۴/۲)

وی در تفسیر آیه ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَجَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره/۷۴)، به اسلوب قرآنی اشاره می‌کند که چگونه قرآن با هنر تشبیه، خشونت یهودیان را به تصویر کشیده است و مراحل انحطاط کامل بنی‌اسرائیل را با این تشبیه بیان می‌کند؛ بنی‌اسرائیلی که پس از دیدن معجزه‌های فراوان، به جای آنکه از آن عبرت بگیرند، به قساوت قلب و سنگدلی دچار گشتند.

فضل‌الله با این اعتقاد که این تشبیه بیانگر جمود فکری قومی است که به ناحق پیامبر می‌کشند و در اموال و علوم و توانمندی‌هایشان بر مظلومان بخل می‌ورزیدند و خود را به مرحله نازل‌تر از همه آفریده‌های جاندار و بی‌جان که در برابر عوامل طبیعی و با فروتنی فطری در برابر اراده خداوند، متواضعانه از خود واکنش نشان می‌دهند، می‌رسانند (همان)؛ سعی در شناخت و شناساندن دشمنان اسلام می‌کند. وی این مرحله تنزل را مرحله‌ای می‌داند که سرآغاز مرحله‌ای است که در آن، این قوم دست به تغییر تاریخی دینشان به نام دین زدند. (همان، ۹۵/)

فضل‌الله تأکید دارد که حقیقت تاریخ بنی‌اسرائیل برگرفته از داده‌های قرآنی، فقط به دوره‌ای از دوره‌های پیشین بر نمی‌گردد، بلکه در بینش ما به صورت انسان زنده بی‌عاطفه‌ای موجود در هر زمان و مکان تبدیل می‌شود. وی با این بینش می‌گوید:

«باید در مسیر عملی‌مان از نمونه‌های زنده و مجسم معاصرمان آگاه باشیم؛ از جمله کسانی که مقابل مؤمنان و خیرخواهانی که مردم را به حرکت در مسیر مستقیم زندگی دعوت می‌کنند و همچنین در برابر ملت‌هایی که خواهان عدل و حق و آزادی هستند، می‌ایستند و به آنها ظلم می‌کنند و آنها را در مواجهه با قتل و آوارگی و زندان و شکنجه قرار می‌دهند، فقط به این خاطر که از امتیازات و خواسته‌ها و تبلیغات اصلاحی و انقلابی می‌ترسند؛ فرقی نمی‌کند که آن دسته

حاکم طغیانگر در رأس حکومت باشد یا گروه‌های خوشگذران که زمام ثروت را در جامعه در دست دارند و آن را از طبقات محروم و ضعیف منع می‌کنند و یا گروه‌های کافر و گمراهی که صاحب قدرت نفوذی و جنگ‌افزار هستند.» (همان) این مفسر با تأمل در آیه مورد بحث و آیات نظیر آن، به این نتیجه می‌رسد که برای بیدارسازی اذهان مردم باید به ترتیب از روش‌های زیر را استفاده کرد:

الف) تمرکز در سلوک فطری بنی اسرائیل در مرحله تحجر

ب) پژوهش در زمینه ویژگی‌های ذاتی و عملی شخصیت آن مردمان

ج) مقایسه با نمونه‌های معاصر و مشابه آن در فطرت و ویژگی‌های خاص و رفتارهای آنها.

وی در ادامه به کسانی که تاریخ را به‌خاطر نمونه‌های پلیدش لعن می‌کنند؛ در حالی که از همان نمونه‌ها که در عصر حاضر شبیه آن هستند بهره می‌جویند، تذکر می‌دهد و می‌گوید:

«اینان غرق در شخص می‌شوند به دور از عوامل شخصیتی، این قصه قرآنی پویاست و آیه را در طول زمان به جریان می‌اندازد و با توجهات گسترده، گام‌هایی همراه با خیر و برکت را در هر زمان و مکانی به ثبت می‌رساند.» (همان)

فضل‌الله با تأمل در آیات مربوط به بنی‌اسرائیل، بررسی لجاج و عناد آنان با رهبران الهی را همانند بیشتر علمای معاصر، نیاز مبرم جامعه کنونی می‌داند و منشأ این هبوط اخلاقی را، همانا حس‌گرایی در مبحث معرفت‌شناسی می‌داند.

باید گفت کسی که بر اثر عواملی مانند گرایش‌های حسّی، اهل تعقل و تدبّر نیست و از رخدادهای آموزنده عبرت نگرفته و عصیان می‌کند، در نتیجه به سبب کثرت عصیان و نقض میثاق‌ها، سختی و قساوت همه دل او را فرا می‌گیرد و بر دل او مَهْر و قفل زده می‌شود، در نهایت چنین قلبی نه از درون نسبت به خیر جوششی دارد تا برکت از آن برخیزد، و نه از بیرون سخنی در آن نفوذ می‌کند تا برکتی را بپذیرد؛ ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد/۲۴). قلبی که بر اثر عناد و لجاج مَهْر شد، نه می‌شود عقیده یا خُلُق بد را از آن گرفت، و نه می‌توان عقیده یا

خُلِقَ خوب را در آن جای داد. سرّ اینکه صاحبان چنین دلی در قرآن تدبّر نمی‌کنند، این است که راه نفوذ معارف و عقاید و اخلاق بر روی آنها بسته شده و از در بسته نه می‌توان چیزی (عقیده باطل) را بیرون کرد، و نه چیزی (عقیده حق) را به درون راه داد.

تحریف، مرحله دوم انحطاط

اگر چیزی یا کلمه‌ای از مورد خود تغییر داده شود و در غیر مورد و معنای واقعی‌اش استعمال شود، این عمل را نوعی تحریف می‌نامند، چنان‌که تحریف در آیه شریفه ذیل به همین معنا آمده است: ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا وَاُحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾. (مائده/۴۶): «گروهی از یهودیان گفتار خدا را از معانی حقیقی آن به معناها و مواردی دیگر تغییر داده و تحریف می‌کنند.» (خویی، / ۲۵۱)

یهود و بنی‌اسرائیل هم عصر پیامبر، با مبانی فکری حس‌گرایی؛ ﴿وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾ (بقره/۵۵)، نسبت ناتوانی به خدا؛ ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ...﴾ (مائده/۶۴)، شرک در تدبیر و ربوبیت؛ ﴿اتَّخَذُوا آخْبَارَهُمْ وَ رَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحِ ابْنَ مَرْيَمَ﴾ (توبه/۳۱)، برتری طلبی و نژادپرستی؛ ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَىٰ نَحْنُ أَنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحْيَاؤُهُ﴾ (مائده/۱۸) و...، علاوه بر انحرافات فکری و موضع‌گیری‌هایی که در حوزه اندیشه و نظر داشته و دارند، اقدام به طراحی و اجرای توطئه‌هایی برای مقابله با فرهنگ اسلامی نمودند؛ از جمله پیمان‌شکنی؛ ﴿أَوْ كَلِمًا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ...﴾ (بقره/۱۰۰)، تکذیب و قتل انبیا؛ ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (بقره/۸۷)، جاسوسی؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَ دُؤًا مَا عَنْتُمْ...﴾ (آل عمران/۱۱۸)، تحریف، نفاق؛ ﴿وَ إِذَا جَاءَكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ﴾ (مائده/۶۱) و... .

قرآن مجید - همان‌طور که گفته شد - این قوم را سنگ‌دل و قلوب آنها را دارای قساوت معرفی می‌کند، به‌گونه‌ای که هیچ‌گونه انعطاف‌پذیری ندارند؛ چرا که با آن همه نشانه‌ها، معجزات و امدادهای غیبی، دل‌های آنها نرم نشده و به‌سوی خدا

روی نیاورد، بلکه هر چه زمان می‌گذشت و آیات الهی بیشتر تجلی و ظهور می‌کرد، مخالفت و عناد آنها بیشتر می‌گشت و کوچک‌ترین عبرت و تأثیری نمی‌گرفتند. (صادقی، ۱۱۷/)

می‌توان برخی از زمینه‌ها و عوامل به وجود آورنده سنگ‌دلی و قساوت قلب که بنی‌اسرائیل و یهود به همه یا بیشتر آنها مبتلا بودند را عواملی چون کثرت گناه، آرزوها و امیال دست‌نیافتنی و خیالی، فراموشی مرگ و حوادث بعد از آن، سخنان و رفتار لغو و بیهوده، ترک عبادت و بندگی خدا، تبعیت از سلاطین و طاغوت‌ها، ثروت‌اندوزی و... دانست. کسانی که به این مرحله می‌رسند، دیگر در مقابل دعوت مشفقانه و هدایت‌های دلسوزانه انبیا و هشدارها و اعلام خطرهای آنان، از خود انعطاف نشان نمی‌دهند، بلکه به تحریف تاریخ دین و کتاب مقدس خود می‌پردازند. فضل‌الله می‌گوید:

«پیامبر و همراهانش با این باور که آنها اهل کتاب هستند و به آنچه از حقایق مذهب و شریعت و بشارت [آمدن] پیامبر در تورات است آگاه‌اند، با روش‌های فکری و عاطفی تلاش می‌کردند و امیدوار بودند که آنان به اسلام روی بیاورند، اما خداوند خطاب به پیامبر و مؤمنان می‌فرماید: ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ﴾ (بقره/۷۶). این آیه به پیامبر و مؤمنان تأکید می‌کند که مشکلی که اینها دارند، مانند مشکلی که کافران دارند نیست و آن، مسئله عدم آگاهی‌شان به اسلام و حقایق پنهان در آن می‌باشد و پیامبر برای آموختن کتاب و حکمت و وارد شدن به گفتگوهای طولانی با آنها، باید تلاش بسیاری بکند.» (فضل‌الله، ۹۷/۲)

به عقیده فضل‌الله، مسئله دین در نزد آنها، مسئله پایبندی فکری و عملی نیست، بلکه مسئله شغلی و اینکه چگونه به صاحبش موقعیت اجتماعی پیشرفته و سود مادی بدهد، می‌باشد. این سطح فکر آنها را به سمت تحریف متن دینی به غیر از حقایق وحی رهنمون می‌سازد تا آنها را به خواسته‌ها و امیال خود رسانده و آن را طبق موقعیت‌های اضطراری موجود، تأویل و تفسیر نمایند. (همان)

فضل‌الله همچنین می‌گوید:

«مسئله کفر در نزد آنان جدا شده از یک فکر مخالف نبود، بلکه جدا شده از شخصیت‌های منحرف غرق در خواسته‌ها و غرایز بود و این همان نمونه است که پیشگامان موجود در بین آنها، آن را به نمایش گذاشتند و گروهی از آنان کلام خدا را می‌شنیدند و معانی آن و اشارات و دلالت‌هایی که آنها را به سمت شناخت حق در دین جدید و تأیید پیامبر سوق می‌داد، درک می‌کردند، سپس آن را تحریف و به میل خود تأویل می‌کردند و از معنای ظاهری آن به معنای دیگری دور می‌شدند، که هیچ رابطه‌ای با حقایق دینی نداشت. آنها می‌گفتند: بر ما در مورد امیین راهی نیست که حقوق آنها را به رسمیت بشناسیم. آنها غارت ثروت‌های عرب که اسم امیین بر آن اطلاق می‌شد را بر خود حلال کرده بودند و برای اثبات حقانیت کلام خویش، به تورات استناد می‌کردند.» (همان، ۹۸)

فضل‌الله علت بی‌ایمانی آنان را این‌گونه تفسیر می‌کند که چگونه آنان ایمان بیاورند، درحالی که جوشش ایمان باید از یک موضع معرفتی که جوینده حق است باشد و اراده ایمان برخاسته از یک خط فکری باشد. زمانی که برخی از یهودیان وارد دین اسلام شدند و مطمئن شدند که در تخریب دین اسلام از داخل آزاد هستند، به خاطر غفلتشان از معرفت حقیقی، بر ضد اسلام و برای شکست اسلام و مسلمین نقشه‌هایشان را طرح‌ریزی کردند. و ما در پرتو آن روند، برهنگی واقعیت کنونی را از روند برهنگی تاریخی احساس می‌کنیم.

بنابراین شناخت دشمن اسلام - به‌خاطر حفظ دعوت اسلامی و جامعه اسلامی - از خطرهای ساده‌لوحان و گمراهان یک ضرورت است؛ چرا که اینان در روزنه‌های افکارشان را بر هر چیز جدیدی بسته‌اند، و چون تاجری در لابه‌لای آن به‌دنبال سود مادی فراوان برای خویش می‌گردند و زمانی که این فرصت را از دست می‌دهند، به سمت تحریف گرایش پیدا می‌کنند تا بتواند امیال خود را بر اساس آن محقق کنند و این چیزی است که از آیات خدا در تورات فهمیده‌اند و حق را در خلال آن با واضح‌ترین شکل ممکن شناختند، ولی زمانی که نمی‌توانند از آن سود و منفعتی شخصی برای خود مهیا کنند، آن را تحریف می‌کنند و در پرتو

آن، فرصتی برای هیچ نوع تفکر و امیدی به هدایتشان در مقابل این روح فرو رفته در گمراهی نیست. (همان، ۹۹/)

نفاق و دورویی، فرجام تاریخی جوامع منحط

در آیات قبل سخن از قساوت دل‌های بنی‌اسرائیل و تحریف آنان نسبت به آیات الهی بود و اینکه از نسل و پیروان چنین انسان‌هایی نمی‌توان توقع ایمان داشت. در ادامه آیات، خداوند صفات ناپسند دیگری از این قوم ذکر می‌کند و می‌فرماید: امیدی به ایمان یهودیان مدینه نیست؛ نه توقعی نسبت به جماعت ساده‌اندیش و متوسط آنان که هر روز تابع رهنمودی باطل از سوی اُخْبَار و رُهْبَان خود هستند، و نه طمعی به ایمان خود احبار و رهبان؛ زیرا آنان زمانی که مؤمنان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم، در عین حال به پیروان خود که از روی صفا و صداقت یا نفاق، حقایق تورات و بشارت‌های آن نسبت به رسول مکرّم ﷺ را برای اصحاب پیامبر بازگو می‌کردند، در خفا اعتراض کرده، می‌گفتند: چرا تورات را برای مسلمانان بیان می‌کنید؟ زیرا این کار سبب می‌شود که آنان در روز قیامت، نزد پروردگارتان در برابر شما احتجاج کرده بگویند: با آنکه در تورات بشارت پیامبر اکرم ﷺ را مشاهده کردید و تطابق تورات اصیل با قرآن را یافتید، چرا به رسول گرامی ایمان نیاوردید؟ آیا نمی‌دانید که این اعتراف به زیان شماست؟! در آیه بعدی می‌فرماید: اینان می‌پندارند که اگر پیروان آنان چنین اعترافی نمی‌کردند و حقایق تورات را همچنان کتمان می‌کردند، احتجاج بر ضدّ آنان ممکن نبود. غافل از اینکه خدای سبحان به سرّ و آشکار آنها آگاه است و اعتراف کنند یا نکنند، با آنان احتجاج خواهد کرد؛ هر چند دیگران نتوانند علیه آنان حجّت اقامه کنند. (ر.ک: بقره، آیات ۷۷-۷۵)

فضل‌الله با توجه به آیات الهی، تحریف و نفاق را نتیجه انحطاط کامل قلب انسان می‌داند و با استناد به آیه ﴿وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَا بِغَضِّهِمْ...﴾ (بقره/۷۶) می‌گوید:

«ممکن است برخی به‌خاطر رسیدن به منافع شخصی و یا محقق ساختن نقشه‌های تخریبی بر ضد اسلام و مسلمین، به‌ظاهر ایمان بیاورند و برای به‌دست آوردن

اعتماد مؤمنان، دلایل و برهان‌هایی که در تورات بر تأیید پیامبری پیامبر ﷺ آمده است را برای مسلمانان بازگو کنند.»

فضل‌الله معتقد است اگر آنها به خداوند ایمان آورده بودند، شایسته بود که ایمانشان آنها را به این احساس سوق بدهد که قطعاً خداوند از آنچه نهان و آشکار است، آگاه است و احتیاجی به اعتراف آنها نیست که حجت بر آنها تمام شود. (همان، ۹۹/ ۱۰۰-)

فضل‌الله در تفسیر آیه ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (بقره/ ۷۸) می‌گوید:

«خداوند درباره نمونه‌هایی از اهل کتاب هم‌عصر پیامبر سخن می‌گوید؛ از جمله درباره امیون که بهره‌ای از علم و شناختی از کتاب نداشتند، به‌جز خواسته‌هایی که باعث می‌شد خود را در دنیا و آخرت از دیگران برتر ببینند و بدون هیچ‌گونه معرفت یقینی، خود را ملت برگزیده خدا بدانند.» (همان، ۱۰۱/)

وی «امیون» را افرادی که معرفت گسترده و عمیقی از حقیقت نداشتند معرفی می‌کند و معتقد است که آنها در حد معانی ساده کلمات توقف می‌کردند و به عمق کلمات نفوذ نمی‌کردند و کتاب را در حد باورها و خواسته‌هایشان می‌شناختند. وی در ادامه می‌گوید:

«کلمه «الامانی» می‌تواند چندین معنا داشته باشد؛ از جمله به‌معنای «تلاوت شود» (تمنی کتاب‌الله)؛ یعنی کتاب خدا را خواند و یا تلاوت کرد، زیرا آنها الفاظ را بدون فهم معانی آن می‌خواندند و دانشی از کتاب نداشتند. همچنین امکان دارد مراد از کلمه «الامانی»، احادیث مختلفی باشد که دربردارنده سخنان تحریف شده است. گفته می‌شود: «انت تمنی هذا القول»؛ یعنی این گفته را خلق و تحریف می‌کنی. پس مقصود این است که کتاب را جز در حد تحریف که مجموعه‌ای از دروغ‌پردازی‌ها بود و گاهی مطرح می‌شد، نمی‌شناختند. و گاهی منظور از «الامانی»، «امنیه» (آرزوها) است و آنان آنچه را که نداشتند، از خداوند درخواست می‌کردند؛ مانند ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً﴾ یا ﴿نَحْنُ أِبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ﴾.»

در نهایت فضل الله معنای کلمه «الامانی» در این آیه را «خیالات و رؤیایها و آرزوهای دور از واقعیت» ترجمه کرده و می‌گوید:

«آنان فقط حدس و گمان می‌زنند که حدس و گمان‌هایشان هم بر پایه معرفت

حقیقی و یقینی نبوده.» (همان، /۱۰۱-۱۰۲)

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤْيَا بِهٍ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾ (بقره/۷۹)

«وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از طرف خداست» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند، و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می‌آورند!»

فضل الله در تفسیر آیه مذکور، عاقبت قوم بنی اسرائیل و کسانی که روششان بدان گونه بود را لعن و نفرین و گرفتاری می‌داند و علت آن را به‌خاطر چیزهایی که تحریف کردند و درآمدهایی که از اعمال ناشایست و مال حرام به‌دست آوردند، می‌داند و می‌گوید:

«پس وای بر آنان که به‌خاطر آنچه که از باطل نوشته‌اند و شکل حق به آن دادند، و وای بر آنها به‌خاطر آنچه که از گناهان و اعمال پست مرتکب شده‌اند؛ اعمالی که جز لعنت در دنیا و آخرت چیزی عایدشان نمی‌شود و گفتند «آتش هرگز به ما نمی‌رسد، مگر چند روز و هرگز ما را در آتش عذاب نمی‌کند؛ چرا که ما فرزندان و دوستان و ملت برگزیده هستیم و ما را مجازات نمی‌کند، مگر به‌گونه‌ای که پدر فرزندش را و عاشق محبوبش را دلسوزانه تنبیه می‌کند و عشق را با مجازات خفیف می‌آمیزد؛ چرا که مهربانی و غضب در چنین مواقعی پیشی می‌گیرد.» این همان خیالات نفسانی آنان است که در واقع امنیت را به حقیقت تبدیل می‌کند.» (همان)

فضل الله می‌گوید:

«آیات بالا بر قاعده جاودانگی بهشت و جهنم تأکید دارد، به‌دور از هر گونه برتری و استثنایی که برای افراد یا ملت‌ها ایجاد توهم کند. در آخرت طبقه‌بندی مرسوم در دنیا وجود ندارد؛ چرا که طبقه‌بندی از امتیاز مادی یا معنوی انسان

در این دنیا نشأت می‌گیرد و با آن از دیگری متمایز می‌شود. اما در آخرت همه در مقابل خداوند برابرند و هیچ کس از بعد شخصیتی، بیشتر از دیگری با خداوند رابطه‌ای ندارد. اما از ناحیه صفات نیز هیچ برتری وجود ندارد؛ چرا که آن نیز هدیه و بخشش از جانب خداوند است. در آنجا فقط عرصه عمل مهیاست و ارزش اولین و آخرین عمل است که سطح انسان را نزد خداوند بالا می‌برد، به همین دلیل بهشت و جهنم در گرو عمل است و بس. اما کسانی که در آتش جاودانه‌اند، کسانی هستند که از جنبه روحی، فکری و عملی به گناه می‌افتند و این گناه از همه طرف آنها را دربر گرفته است و گناه مانند یک جهش سریع و چیز غیر منتظره‌ای نیست که برای انسان ناگهانی اتفاق بیفتد. آنها به این گناه اعتقاد پیدا می‌کنند، سپس با فکر و احساس و عمل با آن زندگی می‌کنند و اینان همه، گناهکاران سرکشی هستند که به وضوح با حق مواجه‌اند و بر سرکشی خود مصرّ هستند و با کلمات جدلی، در روح کلمات معامله می‌کنند و به تحریف آیات حق می‌پردازند.» (همان)

فضل‌الله در آخر تفسیر آیات به این نکته تأکید می‌کند که در زمینه بیداری و دعوت اسلامی، بر جهانیان شایسته است که بر این بعد از مفهوم اصیل اسلامی قرب به خدا و دوری از او، به امتیازات نامناسبی که عده‌ای بر پایه آن بهشت و جهنم را تقسیم می‌کنند، توجه کنند و بدانند که ایمان و عمل از هم جدا شده نیست.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ایروانی، محمد رضا؛ گفت و گو با آیت الله سید محمد فضل الله، بینات، شماره ۱۸.
۴. خویی، سید ابوالقاسم؛ بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۵. صادقی، عبدالله حاجی؛ سیمای یهود در قرآن، رک: نرم افزار مجموعه آثار پژوهشکده تحقیقات اسلامی زمزم.
۶. فضل الله، سید محمد حسین؛ من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ ق.